

دکتر الین فیلیپس، ادبیات عهد عتیق، سخنرانی ۸، از یعقوب تا یوسف

الین فیلیپس و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

خب، صبح بخیر. چطور می‌تونی صبح بخیر بگی؟ کسی صبح بخیر رو یادش هست؟ بوکر یعنی صبح، درسته؟ پس من بهت می‌گم بوکر تاو، و تو هم در جواب من می‌گی بوکر اور. عالیه

عالی. حالا یادمان می‌آید. فقط اینجا و آنجا کمی نیاز به تلنگر دارد

تد، انگار صدا پژواک داره. می‌خوای یه کم صداشو کم کنم، یا اینکه با صداش مشکلی نداری؟ منظورت آره بود یا نه؟ کم کردن صدا. باشه

خب، این یکی تموم شد. فکر کنم این بتونه کمک کنه. اطلاعاتیه‌های مربوط به امتحان اینجا هستن

فکر می‌کنم کاملاً سراسر هستن. همانطور که لحظه‌ای پیش گفتم، امروز سعی می‌کنیم حجم عظیمی از مطالب را بررسی کنیم تا بتوانیم به بحث اصلی برسیم، و بنابراین، قرار است به سراغ اسحاق یعقوب و سپس به سراغ یوسف برویم. همانطور که قبلاً گفتم، داستان‌های یوسف کاملاً سراسر هستن

ما قصد داریم به مقدمه‌ای بر آنها پردازیم، و سپس به شما اعتماد می‌کنم که جزئیات روایت‌ها را می‌دانید. بنابراین اینگونه است که ما قرار است کار کنیم. در مورد امتحان، سیاست‌ها روی تخته سیاه هستن

سوالی مطرح شده که آیا می‌توانید ساعت ۸:۴۵ یا ۹ شروع کنید. من ساعت ۸:۴۵ اینجا خواهم بود، باشه؟ بنابراین، اگر واقعاً می‌خواهید زودتر شروع کنید، به امید خدا، ساعت ۸:۴۵ اینجا خواهم بود. دوست دارم تا زمان تشکیل جلسه، کارتان تمام شود، چون دینش دسوزا سخنران بی‌ادبی نیست. او فرد بسیار مهمی است و فکر می‌کنم تشکیل جلسه در آن روز بسیار جالب خواهد بود. پس، خواهیم دید که چه کاری می‌توانیم انجام دهیم

تمام شده است. من هیچ صحبتی از هیچ کس در مورد شرکت در Genesis در هر صورت، همه چیز تا پایان آن در مرکز پشتیبانی تحصیلی نشنیده‌ام. اگر لازم است این کار را انجام دهید، باید امروز به من اطلاع دهید تا بتوانم امتحان را برای شما آنجا بگیرم

سوالی در مورد اینکه چه نوع نقشه‌هایی قرار است در امتحان باشد، مطرح شد. قرار نیست نقشه‌ای وجود داشته باشد که به صورت بصری جلوی شما باشد، باشه؟ چیزی شبیه به این. اما باید محتوای نقشه‌ها را بدانید، باشه؟ باید بدانید که ما در مورد جغرافیای خاور نزدیک باستان، بین‌النهرین، مصر، آناتولی و همه این موارد چه صحبت‌هایی کرده‌ایم

شما باید این چیزها را بدانید. پس، کمی آنها را در ذهن خود مرور کنید، و سپس چیزهایی که مربوط به سرزمین اسرائیل و پاتریارخ‌ها در حین فعالیتشان در سرزمین اسرائیل است. اینها مهم خواهند بود

خب، سوالی در این مورد هست؟ باشه. بله، سارا. قراره چیزهایی از خاور نزدیک باستان رو هم در بر بگیره. بدیهیه که این پیشینه‌ی ابراهیمه

خب، مطالب نقشه باستانی خاور نزدیک را می‌دانید، اما مواردی هم وجود خواهد داشت که بر نقشه اسرائیل نیز متمرکز خواهد بود. ایده این است که بدانید در درس جغرافیای تاریخی خود به چه مواردی پرداختیم. فکر می‌کنم این به شما کمک کند.

هست PDF سوال دیگه‌ای در مورد محتوای امتحان داری؟ آره، نیک. سه تا نقشه توی بلک‌بورد با فرمت می‌تونی دانلودشون کنی و بعد روی اون تکلیف نقشه که توی درس هست کار کنی.

زیر مطالب درسی نگاه کن. همه اون چیزا اونجا هست، باشه؟ پس باید بهت کمک کنه. چیز دیگه‌ای هم هست؟ می‌خوام مطمئن بشم که همه‌مون برای شرکت در این امتحان هم عقیده هستیم.

خب، بیایید در شروع، زمانی را برای دعا با هم اختصاص دهیم. خدای مهربان، پدر آسمانی ما، در حالی که این ساعت را با هم آغاز می‌کنیم، بار دیگر، شکرگزاری خود را به تو تقدیم می‌کنیم. ما می‌دانیم که تمام چیزهایی که از آنها لذت می‌بریم و اغلب آنها را بدیهی می‌دانیم، از دست مهربان توست.

و حتی آن چالش‌هایی که می‌خواهیم با تکیه بر روح تو از آنها عبور کنیم، چالش‌هایی هستند که تو برای رشد شخصیت ما به وجود می‌آوری. پدر، ما از تو می‌خواهیم که به ما بیاموزی، از کلام و روحت استفاده کنی تا به ما در یادگیری چیزهایی که می‌خواهی امروز بدانیم کمک کنی. و بنابراین باشد که مطالعه ما واقعاً عبادت در حضور تو باشد.

ما، مانند گذشته، برای افرادی خارج از حوزه‌های نزدیک خود دعا می‌کنیم. ما برای رهبران کشورمان طلب حکمت می‌کنیم. ما دوباره برای نقاط مشکل‌دار جهان که مملو از اضطکاک، تنش و خشونت هستند، دعا می‌کنیم.

لطفاً، با روح خود، بر این خصومت‌ها غلبه کن. پدر، اکنون ما خود، ذهن و قلب خود را به تو تقدیم می‌کنیم. و از تو می‌خواهیم که نام تو در این روز گرامی داشته شود و متبرک گردد.

به نام عیسی دعا می‌کنیم. آمین. خب، بیایید کمی از مرور جلسه قبل را شروع کنیم.

چون برای اینکه به سراغ اسحاق و یعقوب برویم، باید چیزهایی را که در مورد اسحاق صحبت می‌کردیم به خودمان یادآوری کنیم. قرار نیست زمان زیادی را با اسحاق بگذرانیم. اما از طرف دیگر، یکی از اتفاقات کلیدی که دفعه قبل وقتی شروع به صحبت در مورد این موضوع کردیم برای او افتاد، این واقعیت بود که او با میل و رغبت خود را تقدیم کرد، اگر بخواهیم آن را به این شکل بیان کنیم، زمانی که خدا به ابراهیم دستور داد. اسحاق را به عنوان قربانی سوختنی در منطقه موریآ تقدیم کند.

ما در مورد برخی از شباهت‌های احتمالی بین رفتن اسحاق و عیسی به منطقه موریآ صحبت کردیم، که همانطور که می‌دانیم اورشلیم است، و به ویژه کوه‌های موریآ در منطقه‌ای خواهند بود که معبد بعداً در آنجا ساخته شد. و البته، ما به وضوح اسحاق، پسر ابراهیم، تنها پسر، پسر محبوب، اسحاق، را داریم که از اینجا وارد می‌شود. و سپس اسحاق حتی تا آنجا پیش می‌رود که چوب‌ها را در حالی که آنها به آنجا می‌روند، حمل می‌کند، احتمالاً مشابه حمل صلیب توسط عیسی.

باز هم، اینکه چقدر می‌خواهید این تصورات را گسترش دهید به خودتان بستگی دارد، اما فکر نمی‌کنم بخواهیم از آنها غافل شویم زیرا بسیار جالب هستند. و البته، یک تعویض کلیدی هم وجود دارد که هنگام تعویض قوچ انجام می‌شود. این فقط یکی از نقاشی‌های رامبراند مورد علاقه من است و فکر می‌کنم همین الان شروع کنیم.

در جلسات دیگر کمی به تحسین این موضوع پرداختیم، اما خب، شروع می‌کنیم. فقط برای اینکه نقشه‌هایی که چندین بار بررسی کرده‌ایم را به خاطر داشته باشیم، برای اهداف امروزمان، چیزی که واقعاً به آن علاقه‌مندیم، منطقه‌ای است که همین‌جا، منطقه نقب، قرار است باشد، چون البته اسحاق و ابراهیم قبلاً در حاشیه قلمرو کنعانی‌ها در آنجا مستقر بودند. حبرون مهم خواهد بود. شکیم، دوتان و برخی از این مکان‌ها همین‌جا در منطقه کوهستانی ما قرار دارند.

و البته، همانطور که یعقوب از خشم برادرش عیسو فرار می‌کند، او به این سمت فرار خواهد کرد، به پدان آرام، یا اگر بخواهید به زادگاه یا سرزمین مادری قدیمی خود باز خواهد گشت. بنابراین این مسیری است که ما می‌رویم. وقتی به اسحاق فکر می‌کنیم، چیزهای زیادی می‌توانیم بگوییم، اما برای اهداف ما، از آنجایی که کارهای زیادی برای انجام دادن داریم، دوست دارم او را به عنوان یک لولا در نظر بگیرید.

و همانطور که می‌دانید، لولا چیزی است که به شکلی بسیار حیاتی، چیزهای بزرگتر را به هم متصل نگه می‌دارد. بنابراین، در یک طرف، یک در دارید؛ در طرف دیگر، یک دیوار دارید، و لولا بین آنها قرار دارد. و اگر می‌خواهید به آن شخصیت فکر کنید، ما ابراهیم را داریم که پدر قوم عهد است، و ما آخرین بار از نظر بیان مداوم عهد توسط خدا با او، آن را تجربه کرده‌ایم.

و البته، با توجه به فصل ۲۳، که قرار نیست وقت زیادی را صرف آن کنیم، اما، گذشته از این، فقط توجه داشته باشید که وقتی سارا، همسر ابراهیم، در سن ۱۲۷ سالگی می‌میرد، ابراهیم قطعه زمینی از عفرون هیتی می‌خرد. بنابراین، او اکنون زمینی دارد. قطعه زمینی کوچک است.

این یک قطعه زمین کوچک است، اما با این وجود، آغاز چیزی است که قرار است به کل اهدای زمین عظیم تبدیل شود، اگر بخواهید. و البته، در آن سوی لولا، جیکوب را داریم که قرار است امروز زمان زیادی را با او بگذرانیم. ببخشید.

یعقوب، همانطور که در فصل ۳۲ خواهیم دید، به اسرائیل تغییر نام می‌دهد و مسائل جالبی در این رابطه وجود دارد. و سپس او صاحب ۱۲ پسر خواهد شد که خود قبایل اسرائیل را تشکیل می‌دهند. بنابراین می‌دانید، دو شخصیت اصلی.

بله، جینجر. خوبه. آره.

و به آن می‌رسم. اما بله، شما می‌خواهید آنها را بشناسید. شما واقعاً می‌خواهید آنها را بشناسید.

فقط برای اینکه کمی بیشتر در مورد لولای خودمان صحبت کنیم، چند دقیقه دیگر اینجا روی لولا، چیزهایی که می‌خواهیم در مورد اسحاق بدانیم. البته، ما قبلاً در مورد بسته شدن او در محراب صحبت کرده‌ایم. او همچنین، با هماهنگی پدرش و خدمتکار پدرش، که برای یافتن ربکا سفری انجام می‌دهد، با ربکا ازدواج می‌کند.

حدود سه نکته هست که می‌خواهم در مورد این روایت بگویم. چیزهای بیشتری هم می‌توانیم بگوییم، اما سه نکته. فکر می‌کنم ترور این سوال را پرسید که آیا شما دفعه قبل در مورد نمادگرایی گذاشتن دست زیر ران به همراه سوگند سوال کردید؟ یک نفر این سوال را پرسید.

اون تو بودی، اندرو. آره، باشه. چیزی که اونجا گفته میشه وقتی ابراهیم میگه دستت رو زیر ران من بذار و قسم بخور، اساساً یه جورایی اشاره به اندام تناسلی تونه، باشه؟ اما چیزی که گفته میشه اینه که در کنار منبع حیات، از همه مهمتر، میدونی، این وعده برای نسله.

این وعده برای فرزندان است. این وعده این است که قرار است یک نسل کامل در آینده نزدیک وجود داشته باشد. و بنابراین، در این زمینه، این سوگند معنای نسبتاً مهمی پیدا می‌کند.

تو باید برای پسر زنی بگیری تا این وعده ادامه پیدا کند. می‌دونی، راستی، کلی سوال هست که چطور باید اینو فهمید، اما فکر می‌کنم این احتمالاً بهترین راه برای خوندنش. خب، ممنونم. ببخشید، ترور. اون اندرو بود.

دومین چیزی که می‌خوام در مورد اون فصل ازدواج بگم اینه که، متوجه شدی چقدر طولانی بود؟ این فصل همینطور ادامه داره، همینطور ادامه داره، مگه نه؟ اول از همه، همه اتفاقاتی که افتاده رو داری، و بعد خدمتکار میاد اونجا، و همه چیز رو دوباره با جزئیات زیاد تکرار می‌کنه.

این فقط یک اتفاق نیست. وقتی چنین چیزی در یک روایت اتفاق می‌افتد، حتماً نکته‌ی مهمی در آن وجود دارد. ما باید بدانیم که این به خواست خدا بوده است.

یک راه ادبی برای نشان دادن این موضوع، تکرار آن است. تقریباً مثل این است که از زبان دو شاهد این موضوع را بیان کنیم، موضوعی که قرار است چندین بار دیگر آن را ببینیم. اما خود متن، شاهدان متعددی بر این واقعیت ارائه می‌دهد که این انتخاب خدا برای همسری برای اسحاق است.

حالا، سومین چیزی که می‌خواهیم در مورد این بگوییم - در واقع، چهار تا هست. سومین چیزی که می‌خواهیم در مورد این بگوییم این است که امیدوارم متوجه شده باشید ریبا چه جور زنی است. وقتی آن خدمتکار می‌آید، چند شتر پشت سرش در قطارش دارد؟ متوجه آن نکته‌ی کوچک شدید؟ چلسی؟ فکر کنم ده تا باشد.

تاست؟ فکر کنم ۱۰ تاست. می‌توانیم برگردیم و بررسی کنیم. او چندین شتر دارد ۱۲.

وقتی شتری آب می‌خورد - و اتفاقاً، می‌توانیم زمان زیادی را صرف صحبت در مورد شترها کنیم زیرا آنها موجودات بسیار جالبی هستند و جایگاهشان در این زمینه کاملاً مشخص است. اما اگر شتری مدت زمان نسبتاً زیادی را بدون آب گذرانده باشد، می‌تواند تا ۲۵ گالن آب را در یک شیرجه بنوشد. بنابراین، همانطور که متن می‌گوید، او در حال آب دادن به این شترها بوده است، او این کار را مدام و مدام و مدام انجام می‌دهد زیرا اگر ۱۰ شتر باشد، ۲۵۰ گالن آب مصرف شده است.

این کار کمی تلاش می‌خواهد. و ریبا از همان ابتدا نشان می‌دهد که فردی با انرژی خاص است. همچنین به نظر می‌رسد روحیه ماجراجویی دارد، زیرا حاضر است فوراً با این افراد، اغلب به سرزمینی که نمی‌شناسد، برود.

و البته، نکته‌ی آخری که می‌خواهیم در مورد این روایت بگوییم، درست در انتهای فصل ۲۴، در آیه‌ی ۶۷ وقتی او به آنجا می‌رسد، اسحاق او را به چادر مادرش، سارا، می‌آورد. او با او ازدواج کرد. سارا همسر او شد و اسحاق عاشق او شد.

این جمله خیلی زیاد تکرار نمی‌شود. فکر می‌کنم دکتر ویلسون در کتابش کمی روی این موضوع تأکید می‌کند. او عاشق او بود.

و بنابراین، ما یک رابطه زناشویی جالب می‌بینیم. به سه پدرسالار توجه کنید؛ این همان کسی است که فقط یک همسر دارد. بقیه در مورد یعقوب، مسائل دیگری مانند صیغه‌ها و همسران متعدد دارند.

خب، در طول زندگی اسحاق، ما نیز چندین بار این وعده را تجدید کردیم. به عبارت دیگر، وعده‌ای که خدا به ابراهیم داد، برای اسحاق دوباره بیان شد. بنابراین، می‌دانیم که یک وعده و پیوستگی مداوم در این مورد وجود دارد.

و البته، ما او را در وقایع زندگی یعقوب و عیسو می‌بینیم که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت. گذشته از این همانطور که در فصل ۲۵ می‌خوانیم، ابراهیم پسران دیگری نیز دارد. او همچنین پدر اسماعیل و مدیان و برخی دیگر از قوم‌ها خواهد بود.

این موضوع وقتی شروع به صحبت در مورد اسماعیلیان و مدیانیان کنیم مهم خواهد بود، اما این اتفاق خواهد افتاد. خب، در واقع، قرار است بعداً امروز اتفاق بیفتد. من مدام فراموش می‌کنم که اینجا داریم سخنرانی‌ها را فشرده می‌کنیم.

خب. اول از همه، تمرکز روی جیکوب. یکی از چیزهایی که در طول داستان خواهید دید این است که پر از تنش است.

داستان یعقوب، داستان تنش است. داستان کشمکش است. درد زیادی در این داستان نهفته است.

و در اصل، می‌دانید، تمام نعمت‌هایی که به نظر می‌رسد به یعقوب داده شده است، او در بیشتر عمرش به دلیل همه این اتفاقات وحشتناکی که رخ می‌دهد، واقعاً از آنها برخوردار نیست. در عین حال، خدا به مداخله ادامه خواهد داد و او گاهی اوقات با یعقوب روبرو خواهد شد، مطمئناً با آن ماجرای کشتی گرفتن. بنابراین، به درهم تنیدگی این دو عامل توجه کنید.

این روایت فوق‌العاده‌ای است. اول از همه، تولد و نبوت. اولین چیزی که می‌خواهید بگویید این است که اینجا با موردی از یک زن نازا مواجه هستیم.

آیا این به نظر می‌رسد که یک مضمون باشد؟ و این تنها مضمون نیست. قرار است ادامه پیدا کند. به نظر من، یکی از مفاهیم ضمنی اینجا این است که باید بدانیم که این نسل برگزیده از افراد برگزیده، به وضوح توسط طرح الهی ایجاد شده است، زیرا زنان تا زمانی که خدا مداخله نکند، نازا هستند.

یک دعا خوانده می‌شود، و در این مورد نکات تفسیری وجود دارد. خدا اینجا دخالت می‌کند. اگر درست یادمان مانده باشد، ۲۰ سال طول کشید.

در فصل ۲۵، آیه ۱۰، اسحاق ۴۰ ساله است. او ۶۰ ساله است که ربکا دوقلوها را به دنیا می‌آورد. بنابراین آنها دوباره مدتی منتظر می‌مانند.

و همانطور که از خواندن این داستان می‌دانید، حتی در فرآیند زایمان، ما مقداری تنش داریم، اینطور نیست؟ آیه ۲۴، فصل ۲۵. وقتی زمان زایمان او فرا رسید، دوقلوهای پسر در رحم او بودند. اولین پسری که بیرون آمد قرمز بود و تمام بدنش مانند لباسی پشمالو بود.

آنها او را عیسو نامیدند. پس از این، برادرش در حالی که پاشنه عیسو را گرفته بود، بیرون آمد. بنابراین می‌توانید از منظر ادبی، آغاز تنش در رابطه با چنگ زدن را در آن داستان مشاهده کنید.

نام یعقوب در زبان عبری «یَعْقُو» است و به معنای چنگ زدن، گرفتن یا محکم گرفتن است. همچنین به معنای فریب نیز خواهد بود و هر دوی این معانی کاملاً با هم مطابقت دارند.

خب، این ما را به جایی می‌رساند، باید کمی به عقب برگردیم، به پرستی که ربکا از خداوند می‌کند. و من هم می‌خواهم این را بخوانم. او بعد از اینکه اسحاق برایش دعا می‌کند، باردار می‌شود.

و در آیه ۲۲، نوزادان در درون او به هم تنه می‌زدند، و او پرسید، چرا این اتفاق می‌افتد؟ بنابراین، او رفت تا بپرسد. و این جمله خداوند است. حالا، شاید شما همه اینها را از قبل بدانید، اما باید کمی روی این موضوع تمرکز کنیم.

دو ملت در رحم تو هستند. دو قوم از درون تو از هم جدا خواهند شد. یکی از دیگری قوی‌تر خواهد بود، و البته جمله آخر، نکته اصلی است.

بزرگتر به کوچکتر خدمت خواهد کرد. بزرگتر به کوچکتر خدمت خواهد کرد. چرا این مهم است؟ حداقل دو دلیل وجود دارد که چرا اینقدر مهم است.

خب، احتمالاً بیشتر از این‌ها وجود دارد، اما حداقل دو دلیل از پیگیری ما وجود دارد که این موضوع مهمی برای تمرکز است. سارا، ایده‌ای داری؟ خوب است، و در این مورد، و این تنها مورد یا آخرین مورد ما نخواهد بود که در آن کوچکتر بر بزرگتر مقدم است، اما این مورد به ویژه مهم است، و همانطور که می‌دانی، پولس رسول، و فکر می‌کنم در اینجا چیزی در مورد رومیان ۹ می‌گویم، اینطور نیست؟ بله، در رومیان ۹، پولس دقیقاً همین نکته را بیان می‌کند. او می‌گوید برای اینکه اهداف خدا در انتخاب محقق شود، به ربکا هنگام تولد فرزندانش گفته شد که بزرگتر به کوچکتر خدمت خواهد کرد تا آنها هیچ عملی برای فخر کردن نداشته باشند.

به عبارت دیگر، کسی نمی‌تواند بگوید، او، من خدا را انتخاب کردم. این جور چیزها نیست، یا من آنقدر خوب هستم که خدا مجبور شد من را انتخاب کند، درست است؟ قبل از تولد آنها، خدا این انتخاب را انجام می‌دهد. بنابراین، پولس در این مورد نکته بسیار روشنی را بیان خواهد کرد.

این می‌تواند حدود سه جمله در مقاله مفصل شما برای جمعه باشد. این موضوع واقعاً مهمی است وقتی که ما در مورد انتخابات صحبت می‌کنیم، کاری است که پولس با آن انجام می‌دهد. این جمله به دلیل دیگری نیز مهم است.

ترور. بله، او خواهد بود. او دقیقاً با افرایم و منسی خواهد بود.

اما حتی به ماجرای اسحاق و ربکا هم فکر کن، و به اون جمله نگاه کن. کیت. آره.

خب، بله، اگرچه در آن صورت، آنها از نظر فنی برادر تنی نیستند، چون البته اسماعیل از هاجر متولد شده است. اما اسحاق را در نظر داشته باشید و بیابید کمی با آن پیش برویم. من فقط یک سناریوی کوچک را شرح می‌دهم. ما وقت نداریم که به طور خاص به آن پردازیم، اما شما این تصور را دارید که اسحاق و ربکا رابطه‌ی مناسبی دارند.

می‌دانم که همه ما اهل صحبت در مورد روابط هستیم، درست است؟ زنان زیادی در اطراف نیستند. علاوه بر این، وقتی اسحاق دوباره در این موقعیت جالب با پادشاه فلسطینیان قرار می‌گیرد، که به نوعی منعکس کننده کاری است که ابراهیم قبلاً انجام داده بود و ما دوشنبه در مورد آن صحبت کردیم، جایی است که پادشاه فلسطینیان به بیرون نگاه می‌کند و اسحاق را در حال نوازش ربکا می‌بیند. جالب اینجاست که کلمه همراه است (Yitzchak) با نام او، اسحاق، اسحاق (mitzahak) می‌تراخ.

به هر حال، این به ما می‌گوید که نوعی صمیمیت در رابطه آنها وجود دارد. حالا، چرا این را می‌گوییم؟ من پیشنهاد می‌کنم وقتی خداوند این اعلامیه بسیار واضح را در مورد ماهیت این دو دوقلو که قرار است به دنیا بیایند به ربکا داده است، احتمالاً او این اطلاعات را با اسحاق به اشتراک گذاشته است. ساکت نگه داشتن آن کمی دشوار خواهد بود.

بنابراین، هر دوی آنها، می‌دانم که دارم از روی کنجکاوی و با نگاهی بین خطوط می‌خوانم، اما فکر می‌کنم این یک خوانش منصفانه بین خطوط است. به نظر من، هر دوی آنها کاملاً از ماهیت این گفته نبوی که به ربکا گفته شد، آگاه بودند، که در نهایت، بزرگتر قرار است به کوچکتر خدمت کند. حال، این را در نظر داشته باشید وقتی به فصل ۲۷ می‌رسیم و اینکه اسحاق از نظر تلاش‌هایش برای ارائه برکت به عیسو چه می‌کند.

به نظر من او مستقیماً در حال مقابله با چیزی است که آن را نیت خدا می‌دانست. اما کمی بعد به آن خواهیم پرداخت. باید چند نکته دیگر در مورد یعقوب بگویم.

اول از همه، همانطور که لحظه‌ای پیش گفتم، اصطلاح یاکوف یا یعقوب در واقع به معنای گرفتن پاشنه پا است، اما به فریبکاری نیز اشاره دارد. و در بیشتر دوران بزرگسالی او الگویی از دروغگویی و فریبکاری وجود دارد. سوال بزرگ این است که آیا او از همان ابتدا یک موجود کوچک و زنده است؟ خب، اتفاقاً در این مورد بحث‌های زیادی وجود دارد.

شما این حق مطلب را ادا نمی‌کند. در فصل NIV در عین حال، اگر درست به خاطر داشته باشیم، فکر می‌کنم آیه ۷، پسران بزرگ شدند. عیسو شکارچی ماهری شد، مردی از صحرا، ۲۵.

به معنی تمام و کمال tam، به معنی مرد ish، از این کلمه عبری است NIV یعقوب مرد آرامی بود. این ترجمه مورد هدف قرار می‌گیرد tam یا با قصد قبلی، ببخشید، توسط tam گاهی اوقات، یک فرد درستکار توسط

بنابراین، اگر این جمله در مورد یعقوب گفته می‌شود، و همانطور که می‌دانیم، وقتی مادرش برای اولین بار این طرح کوچک را برای اصلاح تصور غلط اسحاق از برکت دادن به عیسو پیشنهاد می‌دهد، یعقوب در مورد آن بسیار محتاط است، درست است؟ او نگران است. حالا، شاید این نگرانی برای خودش باشد، اما با این وجود، او کاملاً موافق این کار نیست. مادرش او را متقاعد می‌کند که این کار را انجام دهد.

کمی بعد به این موضوع برمی‌گردیم. بنابراین، همانطور که می‌بینیم، دوباره ترکیبی از ایمان و وفاداری و چیزهای کوچک و بی‌اهمیت داریم، اما من با برخی از آن بخش‌های سقوط کرده‌ی دیگر طبیعتان دست و پنجه نرم می‌کردم. باید چیزی هم در مورد حق نخست‌زادگی بگویم.

این چیزی است که در پایان فصل ۲۵ اتفاق می‌افتد. در آیه ۲۹، یعقوب در حال پختن آش بود. عیسو وارد می‌شود و می‌گوید، من گرسنه‌ام.

تو چی می‌گی؟ خورش قرمز. ترجمه خوبیه. دارم سعی می‌کنم مجبورت NIV، سریع، یه کم ازش بهم بده. خب. کنتم عبری یاد بگیری، درسته؟ موضوع همینه.

دارم سعی می‌کنم تو را به زبان عبری وادار کنم. چیزی که عیسو می‌خواهد کمی از آن قرمز قرمز است. کمی از آن قرمز قرمز را به من بده.

حالا، ما متوجه می‌شویم که یعقوب در واقع در حال پختن خورش عدس است. ممکن است رنگ آن قرمز باشد. اما عیسو مقداری از آن رنگ قرمز را درخواست می‌کند، قرمز، و برخی از مفسران می‌گویند که شاید او

فکر می‌کند که این چیزی است که مربوط به نوعی آیین بت‌پرستی قربانی خون است که او فکر می‌کند یعقوب در آن شرکت داشته است، و او درخواست می‌کند که بخشی از آن باشد.

من این را نمی‌دانم. فقط دارم می‌گویم که می‌دانی، کلمه عجیبی است. دو بار، دو بار از آن کلمه قرمز، قرمز استفاده شده، و بنابراین شاید این چیزی است که اتفاق می‌افتد.

اما در هر صورت، یعقوب می‌گوید، حق نخست‌زادگی‌ات را به من بفروش. و همانطور که می‌بینیم، به خصوص وقتی عبرانیان ۱۲ را می‌خوانیم، عیسو می‌گوید، حق نخست‌زادگی چه فایده‌ای برای من دارد؟ یعقوب به او مقداری نان می‌دهد، و سپس می‌گوید که او به او آش عدس می‌دهد، که چیزی نیست که عیسو درخواست کرده باشد. این چیزی نیست که عیسو درخواست کرده باشد.

به هر حال، او می‌خورد، می‌نوشد، بلند می‌شود، می‌رود، و این می‌گوید که او از حق نخست‌زادگی خود بی‌اعتنا است. او از چه چیزی بی‌اعتنا است؟ خب، بفرمایید. به نظر می‌رسد حق نخست‌زادگی شامل برخی از موارد زیر است، و به این موضوع پایبند باشید زیرا نه تنها برای یعقوب و عیسو، بلکه بعداً نیز مهم خواهد بود.

ارث مضاعف. یعنی دو فرزند وجود دارد، و همینطور هم هست. ارث پدر به سه قسمت تقسیم می‌شود، و فرزند بزرگتر دو قسمت از آن سه قسمت را می‌گیرد، و شما فکر می‌کنید، خب، این کمی ناعادلانه است.

این مبلغ هنگفتی است، درست است؟ رهبری، قدرت. خب، مسئله این است. در این بستر فرهنگی گسترده‌تر و فرهنگ عبری به طور کلی، شما خانواده‌های کوچکی نداشتید.

شما خانواده‌های گسترده داشتید. به آن «بت‌آو» می‌گویند، یک طبقه درست قبل از یک طایفه. بنابراین، این یک خانواده گسترده است.

خدمتکارانی هم در این ماجرا دخیل هستند. این پیشنهاد پرهزینه‌ای است که کسی رهبری این موضوع را بر عهده داشته باشد، و به نظر می‌رسد بخشی از این ارث دوگانه برای انجام تعهدات مالی یا برآورده کردن تعهدات مالی آن رئیس بودن در نظر گرفته شده است. بنابراین این بخشی از اتفاقی است که آنجا می‌افتد.

همچنین به نظر می‌رسد که این موضوع اهمیت مذهبی داشته است، و البته، همانطور که می‌بینیم، در جمله پایانی فصل ۲۵، عیسو از حق نخست‌زادگی بیزار بود، و فصل ۱۲ کتاب عبرانیان نکات بسیار تأمل‌برانگیزی در مورد بیزاری عیسو از حق نخست‌زادگی دارد. می‌توانید کمی بعد به آن نگاه کنید. این موضوع به موارد دیگری در انتهای فصل ۱۲ منجر می‌شود که مربوط به ترس از خداوند است.

باشه، همه این‌ها رو گرفتی؟ می‌دونم که اون ماده زرد رو بالای طرح کلی سخنرانیت انداختم، پس فقط به دقیقه بهت وقت می‌دم تا بفهمی. عیسو از حق نخست‌زادگی بیزار بود. خب، ما هم حق نخست‌زادگی داریم و هم برکت، و باید بهت بگم، آگه هنوز متوجه نشدی، این دو تا دو چیز جدا از هم هستن.

حق نخست‌زادگی و برکت دو چیز جدا از هم هستند. بسیار خب، بیایید نگاهی به طرح دریافت برکت و در واقع، دادن برکت بیندازیم. اولین چیزی که باید در ذهن داشته باشیم، چیزی است که کمی قبل‌تر سعی داشتم بگویم.

در این گزاره، نه اسحاق و نه ربکا، لیلی وایت نیستند، زیرا همانطور که اشاره کردم، اسحاق عمداً به عیسو برکت می‌دهد و ما می‌دانیم که عیسو مورد علاقه‌ی اسحاق است. چرا این را می‌گوییم؟ اگر به فصل ۲۷

مراجعه کنید، زمانی که یعقوب به حضور اسحاق می‌رسد و اسحاق فکر می‌کند که او عیسو است، به آنچه می‌گوید توجه کنید. من از آیه ۲۷ شروع می‌کنم.

آه، بوی پسر «آیه ۲۸»: خداوند سهم آسمان و ثروت زمین را به تو عطا فرماید «آیه ۲۹ کلید اصلی» ماجرا است. امت‌ها تو را خدمت کنند، قوم‌ها تو را تعظیم کنند. بر برادرانت خداوند باش «باز هم، من می‌گویم که اگرچه اسحاق از محتوای این جمله نبوی در پاسخ به پرسش ربکا آگاه بود، اما این جمله را خطاب می‌کند کسی که فکر می‌کند عیسو است، بیان می‌کند و بنابراین قصد دارد این کار را انجام دهد.

این فقط یک نعمت نیست. این یک نعمت است، به ویژه، که عیسو را در اولویت قرار دهیم. حالا، البته، با دانستن این موضوع، ربکا بهتر نمی‌شود زیرا او کل نقشه فریب را با پوست و غیره ترتیب می‌دهد و به یعقوب می‌گوید، می‌دانی، من این غذا را می‌پزم.

فقط آن را به درون خودت می‌بری و برکت را دریافت می‌کنی چون قرار است آن را داشته باشی. و او می‌دانست که قرار است آن را داشته باشی. او هم قرار بود آن را داشته باشد.

بنابراین، یعقوب شرکت می‌کند و اگر هنوز شروع نکرده باشد، شروع به وارد شدن به آن الگوی زندگی فریب دادن مردم می‌کند، که همچنان به انجام آن ادامه می‌دهد. این یک چیز بسیار جالب است. من قبلاً این را خوانده‌ام.

دعایی که اسحاق برای کسی که فکر می‌کرد عیسو است خواند: «بر برادرانت حکومت کن». این جمله بسیار تأمل‌برانگیزی است. البته، همانطور که می‌دانید، وقتی عیسو ظاهر می‌شود، اسحاق، خب، احتمالاً ترکیبی از ترس است. توجه کنید که در آیه ۳۳ آمده است که اسحاق به شدت می‌لرزید.

می‌تواند از روی خشم باشد چون فریب خورده، یا می‌تواند از ترس باشد، چون می‌داند که اینجا اتفاق بزرگ‌تری در حال رخ دادن است و نقشه‌هایی که برای تغییر ایده خدا کشیده بود، خیلی خوب پیش نمی‌روند اما به هر حال، عیسو می‌گوید: «خواهش می‌کنم مرا برکت بده». او همچنین می‌گوید: «آیا او به درستی یعقوب نامیده نشده است؟» «آیه ۳۶»: او این دو بار مرا فریب داده است، همین الان تولد مرا گرفت، برکت مرا گرفت «اسحاق، آیه ۳۷»: من او را بر تو، عیسو، سرور ساخته‌ام. من همه خویشاوندانش را بنده او کرده‌ام و غیره.

:چه کاری از دستم بر می‌آید؟ «خب، عیسو التماس می‌کند که دعایش مستجاب شود، و دعایش این است: محل سکونت تو دور از ثروتمندترین زمین خواهد بود، دور از شب‌نم آسمان. تو با شمشیر زندگی خواهی کرد.»

تو به برادرت خواهی کرد. وقتی بی‌قرار شدی، یوغ او را از گردنت خواهی انداخت «این نوع برکت» خیلی خوشایند نیست، نه؟ برکت‌ها اهمیت نبوی داشتند. واقعاً در آن زمان همینطور بود، و ما می‌بینیم که نوادگان عیسو، ادومی‌ها، مطمئناً این نوع رابطه را با نوادگان یعقوب، بنی‌اسرائیل، ادامه می‌دهند و این برای مدت طولانی منبع تنش خواهد بود، بنابراین این فقط یک مسئله برادرانه نیست.

خب، یک نکته‌ی دیگر هم هست که باید در این مورد بگوییم. البته، عیسو قصد انتقام دارد، و این خبر به گوش ربکا می‌رسد که عیسو عاشق کشتن یعقوب است، بنابراین ربکا او را متقاعد می‌کند که فرار کند، بدیهی است که برای برگشتن و ازدواج کردن. این بخشی از توضیح ماجرا برای اسحاق است.

اما به تراژدی واقعی اینجا توجه کنید. او هم حق نخست‌زادگی و هم برکت را به دست آورده است، و کاملاً دست خالی و به عنوان یک فراری می‌رود، و بخش غم‌انگیز و بسیار تأثرانگیز دیگر این ماجرا این است که او دیگر هرگز مادرش را نخواهد دید. مادرش دیگر هرگز او را نخواهد دید.

این شرایط طوری پیش رفته که خانواده در آن برهه از زمان از هم می‌پاشد، چون قرار است قبل از بازگشت جیکوب، او مرده باشد. بنابراین، این یک تراژدی خانوادگی واقعی است. بله، ترور، سوال خیلی خوبی است.

منظورم این است که ما اینجا سناریوی دیگری نداریم، و بنابراین فکر می‌کنم برای ما خیلی آسان است که بگوییم، خب، او فقط باید به خدا توکل می‌کرد که همه چیز درست پیش خواهد رفت. اما بیشتر ما می‌دانیم که این شیوه‌ی کار ما نیست، و بنابراین، بنابراین، او واقعاً اوضاع را طوری ترتیب داده است که، حداقل تا جایی که به خودش مربوط می‌شود و آگاهی‌اش از معنای برکت، آن برکت بر شخص مناسب نازل شود. آیا این کار درستی است؟ من جرات نمی‌کنم در این مورد اظهار نظر کنم.

تنها چیزی که می‌خواهم به شما بگویم این است که در کتاب مقدس جاهایی وجود دارد که دروغ گفتن برای نجات جان یک نفر کار مناسبی به نظر می‌رسد. حالا، بعداً به آن موارد خواهیم پرداخت. مطمئن نیستیم که آیا این مورد در آن دسته قرار می‌گیرد یا نه.

چینجر. ببخشید، دوباره بگو. اسماً از شون خبر داره، اما داره با دست خالی فرار می‌کنه، بنابراین چیزی شبیه ارث دوگانه که نویدش رو می‌ده، نصیبش نمیشه.

او رهبری طایفه را ندارد، در واقع هیچ یک از این چیزها را ندارد. او همه این‌ها را به نام خود دارد؛ در واقع اصلاً ندارد. و جالب اینجاست که مدت زیادی طول خواهد کشید تا نعمت حکومت بر برادران به ثمر بنشیند.

و در واقع، در زندگی او، این اتفاق نخواهد افتاد. بعداً این اتفاق خواهد افتاد. جلسی

، سوال خیلی خوبیه، و من نمی‌تونم بهش جواب بدم. تنها چیزی که می‌تونم بگم اینه که در تمام این شرایط خدا با انسان‌ها کار می‌کنه، و ما ضعیف و ناتوان هستیم، و ما سقوط کرده‌ایم، و فقط در این قضیه‌ی تبعیض خانوادگی، می‌بینیم که یه درس واقعاً جالب داره گرفته می‌شه. در تبعیض‌ها، که غم‌انگیز هستن، نتایج غم‌انگیزی دارن، و حتی از طریق همین‌ها، خدا می‌تونه کار کنه.

اما، می‌دانید، ما به عنوان انسان، عوامل اخلاقی آزادی هستیم که انتخاب کنیم، و اغلب اوقات، این انتخاب‌ها درس‌های بسیار سختی را در خود جای داده‌اند. ترور، این سوال دیگری بود؟ بله، این جمله‌ای است که کتاب مقدس بیان می‌کند. و بنابراین ایده این است، و اتفاقاً، در عبرانیان ۱۲ نیز تکرار خواهد شد.

ایده این است که نگرش عیسو در مورد حق نخست‌زادگی، آن را جدی نمی‌گرفت و به آن معنا تحقیر می‌کرد بنابراین این حس او از همان ابتدا بوده است. و ممکن است، من این را نمی‌دانم، شاید اسحاق تصمیم گرفته باشد که به عیسو برکت بدهد تا به او چیزی بدهد.

منظورم این است که شاید این چیزی باشد که قرار است اینجا نوعی تعادل ایجاد کند، اما جواب نمی‌دهد. خب، ما فرار جیکوب را داریم. البته، اتفاق بعدی که می‌افتد یک رویارویی بسیار جالب است.

او به سمت شمال می‌رود. ما از قبل محل بیت‌ئیل را می‌شناسیم. و وقتی آنجا توقف می‌کند، شب را با سر خود روی صخره‌ای می‌گذراند.

آیه ۱۲ از فصل ۲۸ می‌گوید که او خوابی دید و پلکانی را دید که بر روی زمین قرار داشت و نوک آن به آسمان می‌رسید، فرشتگان فرشتگان در کل این مجموعه از بندگان خدا چه کسانی هستند؟ آیا می‌دانید معنی این کلمه چیست؟ احتمالاً این سوال را به پیچیده‌ترین شکل ممکن پرسیدم، اما زنجبیل. بله، به معنی پیام‌آور است.

و بنابراین، اساساً پیام‌آوران خدا را داریم که از میان آسمان و زمین به این پلکان فرود می‌آیند. بخشی از آنچه یعقوب قرار است ببیند این است که خدا راه‌هایی برای مراقبت از او دارد. این شامل این نوع محافظت خواهد بود.

آنجا بالای آن، یا شاید روی آن، یا شاید کنار آن، بستگی به این دارد که آن حرف اضافه عبری را چگونه ترجمه کنید، خداوند ایستاده بود، و او وعده می‌دهد. من خداوند هستم، خدای پدرت ابراهیم، خدای اسحاق، خدای یعقوب. من این سرزمین را به تو و فرزندان تو خواهم داد.

و او همچنین درباره تعداد فرزندان صحبت می‌کند. بنابراین، وعده خدا در اینجا تکرار می‌شود. یعقوب وعده نقل قول-نقل قول نسبتاً جالب خود را نیز بیان می‌کند.

یه جورایی مشروط است. در پایان آن فصل، اگر خدا با من باشد و مراقبم باشد، من برده شده‌ام، به من غذا بدهید تا بخورم، لباس بدهید تا بپوشم، تا به سلامت به خانه پدرم برگردم. به همه شرایط توجه کنید.

، آنگاه خداوند، خدای من خواهد بود. این سنگی که من برپا کرده‌ام، ستونی در خانه خدا خواهد بود. ضمناً بتل، بتل به معنی خانه خداست، بنابراین ما یک علت‌شناسی جالب در آنجا داریم، داستانی که این نامگذاری را توضیح می‌دهد.

و از هر آنچه که به من می‌دهی، من یک دهم آن را به تو می‌دهم. توجه داشته باش، وعده خدا بی‌قید و شرط است. او فقط می‌گوید، قرار است اوضاع به همین منوال پیش برود.

وعده‌ای که به ابراهیم، به اسحاق دادم، از طریق تو ادامه خواهد یافت. به نظر می‌رسد یعقوب هنوز در این مرحله کمی شک دارد. خب، ما هم باید یک چرخش سریع داشته باشیم، و این یک چرخش سریع خواهد بود، به سمت انجیل یوحنا.

خب، شما کتاب مقدس‌هایتان را دارید. بیایید نگاهی بیندازیم و ببینیم در فصل اول یوحنا چه خبر است. «عیسی تعمید گرفته است. یحیی گفته است:» این است بره خدا که گناه جهان را برمی‌دارد.

به نظر می‌رسد که شاگردان اولیه عیسی او را پیدا کردند، به دنبالش گشتند و دیدند که با این شخص چه اتفاقی افتاده است. و اندرو در آیه ۴۰ می‌گوید که ما مسیح را یافته‌ایم. و بنابراین، سپس پطرس از راه می‌رسد.

سپس، روز بعد، از آیه ۴۳، عیسی تصمیم می‌گیرد به جلیل برود. او به فیلیپ می‌گوید، از من پیروی کن. و سپس فیلیپ را داریم، آیه ۴۵، که نتنائیل را پیدا می‌کند و به او می‌گوید، ما آن کسی را که موسی در تورات درباره‌اش نوشته است، و پیامبران نیز درباره‌اش نوشته‌اند، یعنی عیسی ناصری، یافته‌ایم.

خب، ناتائیل شخصیت جالبی دارد. به کم شکاکه. ناصره؟ مگه میشه از ناصره چیز خوبی بیرون بیاد؟ خب، دلایلی وجود دارد که ممکنه اینو بگوید.

ما به آن خواهیم پرداخت. شما هم به آن خواهید پرداخت. احتمالاً در عهد جدید به آن پرداخته‌اید.

مدام یاد می‌آید که اینجا از ترتیب خارج شده‌ای. به آیه ۴۷ توجه کن، عیسی می‌گوید: «اینجا یک اسرائیلی واقعی است که هیچ دروغی در او نیست.» آیا متوجه منظور او می‌شوی؟ اگر بخواهی، یک اسرائیلی، از نسل یعقوب، تمام این تاریخ فریب را در حماسه ملی خود دارد.

و عیسی می‌گوید، این مرد، نتنائیل، یک اسرائیلی است. هیچ چیز فریبنده‌ای در مورد او وجود ندارد. او همه چیز را همانطور که هست می‌گوید.

اما البته این نکته اصلی داستان نیست. این فقط یک نکته فرعی در رابطه با ارتباط یعقوب و اسرائیل است. وقتی نتنائیل می‌گوید: «من را از کجا می‌شناسی؟» عیسی می‌گوید: «من تو را دیدم، در حالی که هنوز زیر «درخت انجیر ایستاده بودی».

انواع نمادهای جالب در آنجا وجود دارد. و سپس نتنائیل می‌گوید، وای، تو پسر خدایی. تو پادشاه اسرائیل هستی.

و حالا عیسی می‌گوید، آیا به این ایمان داری؟ قرار است چیزهای بزرگتری ببینی. آیه ۵۱ واقعاً دوباره، نکته‌ی اصلی ماست. به شما می‌گویم، و کلمه‌ی جمع اینجا آمده است.

فقط ناتانائیل نیست. بهت می‌گم حقیقت رو. خواهی دید که بهشت گشوده شده.

و فرشتگان خدا قرار نیست از پله‌ها بالا و پایین بروند. آنها قرار است از خود پسر انسان بالا و پایین بروند. نامی که او برای خودش برگزیده است.

اساساً می‌توان گفت که عیسی قرار است وسیله‌ی دسترسی بین آسمان و زمین باشد. می‌دانم که در مورد عهد جدید، مطالب بیشتری در این مورد وجود دارد و احتمالاً شما قبلاً در کلاس عهد جدید خود به آن پرداخته‌اید. اما ارتباط این موضوع در اینجا به دلیل رویای یعقوب، پیامدهای آن و کاری که عیسی با آن انجام خواهد داد، مهم است، زمانی که او آن وعده‌ی باورنکردنی را در رابطه با مأموریت و خدمت خود می‌دهد.

خب، جیکوب رفته. خیلی وقته که رفته. تقریباً به نسل گذشته

پدر چند تا بچه داره. ضمناً، وقتی به شجره‌نامه‌ها نگاه می‌کنید، فکر می‌کنم در کتاب خروج هست. به نظر می‌رسد یعقوب حدود ۳۳ تا بچه داشته.

بنابراین، زنان زیادی نیز در آنجا متولد شده‌اند. تنها زنی که ما از او اطلاع داریم زنی به نام دینا است، زیرا او خود را درگیر ماجرای جالبی با مردی به نام شکیم می‌کند. اما برای هدف ما، فعلاً روی ۱۲ پسر تمرکز خواهیم کرد.

شکی نیست که یعقوب، به عنوان یک فریبکار، و ما فریب او را به همراه فریب مادرش دیده‌ایم، با رقیب خود در عمو لابان روبرو خواهد شد. لابان نه تنها این جابجایی جالب بین لیه و راحیل را انجام می‌دهد، که البته به اندازه کافی فریب است و مطمئناً به اندازه کافی به کل آن خانواده آسیب می‌رساند، بلکه لابان دستمزد خود را همانطور که گفته شده، 10 بار تغییر می‌دهد. همچنین نشان می‌دهد که به نظر می‌رسد لابان وقتی این نقشه را در مورد گوسفندان خالدار و خالدار پیشنهاد می‌دهد، نقشه‌های کثیف و خودخواهانه خود را دارد.

روشی که لابان در ابتدا با آن برخورد می‌کند این است که تمام چیزهایی را که یعقوب گفته بود برای خودم برمی‌دارم، برمی‌دارد و آنها را برای خودش برمی‌دارد و به مدت سه روز، یک سفر سه روزه، از آنجا می‌رود. بنابراین، لابان یک کلاهبردار است. او یک کلاهبردار است.

اینها کسانی هستند که اگر تا الان آنها را نمی‌شناسید، باید بشناسید. متولد لیه. روبن، شمعون، لاوی، یهودا.

هر کدام از اینها اهمیت بسیار متمایزی برایشان دارد. همانطور که می‌دانید، روبن، فرزند ارشد. اما چه اتفاقی برای او می‌افتد؟ چرا او حق نخست‌زادگی خود را از دست می‌دهد؟ او چه می‌کند که حق نخست‌زادگی خود را از دست می‌دهد؟ با صبیغه پدرش می‌خواهد.

درست است. بنابراین، از آنجا که او به اندازه آب متلاطم است، همانطور که برکت در پیدایش در پایان پیدایش می‌گوید، آن حقوق از بین می‌روند. آنها به چه کسی می‌روند؟ چه کسی حقوق نخست‌زادگی را به عهده می‌گیرد؟ یوسف.

بله. در این مرحله یوسف حق نخست‌زادگی را به دست می‌آورد. به عبارت دیگر، پسر نخست‌زاده همسر بعدی.

نه نفر بعدی به ترتیب، بلکه پسر اول راحیل. ما شمعون و لاوی را می‌شناسیم زیرا متأسفانه با قتل عام ساکنان شکیم، یا شکیم، خود را متمایز می‌کنند، زیرا خواهرشان که او نیز از لیه متولد شده است، بنابراین در اینجا یک خواهر تنی است، مورد تجاوز قرار گرفته است. حال، جالب اینجاست که برکت در پایان پیدایش به هر سه این وقایع اشاره خواهد داشت.

قرار است گفته شود که روبن آن را از دست می‌دهد زیرا او سرکش بوده و بستر پدرش را آلوده کرده است. دعای برکت می‌گوید که شمعون و لاوی به دلیل آنچه در خشونت خود انجام داده‌اند، پراکنده خواهند شد. جالب اینجاست که وقتی آنها در سرزمین فرود می‌آیند، شمعون به طور پراکنده مستقر می‌شود، نه با مرزهای مشخص، به طور پراکنده در منطقه جنوبی اطراف قبیله یهودا مستقر می‌شود.

لاوی مجموعه‌ای از شهرها را در سراسر سرزمین اسرائیل پراکنده خواهد کرد. بنابراین، آن برکت، دوباره به نوعی بیانیه نبوی تبدیل می‌شود. یهودا.

خب، یهودا هم موقعیت‌های جالبی دارد. همانطور که از پیدایش ۳۸ می‌دانید، او کسی است که واقعاً به عروسش تamar ظلم می‌کند، زیرا او را از شخص شایسته‌ای که در صورت مرگ یکی از برادران، وارد ازدواج می‌شد و آن را به سرانجام می‌رساند، محروم می‌کند. و البته، همانطور که می‌دانید، دو پسر یهودا نیز می‌میرند.

آنها مال شوهرش بودند. او باید سومی را به او می‌داد. یهودا از انجام این کار امتناع می‌کند زیرا می‌ترسد.

و بعد، اگر آن روایت را به خاطر داشته باشید، تamar خود را به شکل یک فاحشه معبد درمی‌آورد. یهودا با او می‌خواهد. وقتی یهودا می‌فهمد که تamar باردار است، قصد دارد او را به عنوان مجازات بسوزاند تا زمانی که یهودا مدرکی ارائه دهد که ثابت کند کودک از اوست.

و البته، جالب اینجاست که از طریق آن نسل است، و باز هم، پیدایش ۴۹ به ما می‌گوید که نکته بسیار مهمی در مورد نسل یهودا وجود دارد، نکته بسیار مهمی در مورد نسل یهودا. عصای سلطنت از آن شخص خاص جدا نخواهد شد. بنابراین، ما می‌دانیم که پادشاه از نسل یهودا خواهد آمد.

خب، یساکار و زیولون به اندازه او اهمیت ندارند، بنابراین نیازی نیست که زیاد در مورد آنها صحبت کنیم. البته یوسف، پس از تحمل انواع رنج‌ها و سختی‌ها به دلیل بی‌فرزندگی، از راحیل به دنیا آمد. او بالاخره یوسف را به دنیا خواهد آورد و سپس با داشتن بنیامین، پسر دومش، خواهد مرد.

از کنیزان، دان، نفتالی، جاد و اشیر زاده شدند. باز هم، فقط بدانید که آنها چه کسانی هستند. در حال حاضر نیازی به دانستن چیز خاصی در مورد آنها ندارم.

وقتی شروع به صحبت در مورد الگوهای سکونت در رابطه با فتح کنیم، که خیلی جلوتر است، بیشتر به آن خواهیم پرداخت. خب، در مورد ترک کردن، بعد از این همه سال، ما این طرح جالب را با دام‌ها داریم، و می‌دانید چیست؟ من همه نحوه کار آن را نمی‌فهمم، اما بگذارید چند نکته را اینجا مطرح کنم. می‌توانید سعی کنید آن را به دلخواه خود ترسیم کنید.

اول از همه، همانطور که این دو فصل را می‌خوانید، یعقوب به این واقعیت اشاره می‌کند که لابان از فالگیری استفاده می‌کند. این موضوع خودش را نشان می‌دهد. دوباره، شما فصل را می‌خوانید، برگردید و به آن نگاه کنید.

ما وقت نداریم که به آن نگاه کنیم. بنابراین، لابان غرق در این ایده پیشگویی است. و اتفاقاً، این احتمالاً به تجارت خدایان خانگی، ترافیم‌ها، نیز مربوط می‌شود.

دوم اینکه، همانطور که لحظه‌ای پیش گفتم، لابان خودش هم یک دسیسه‌چین است. و بنابراین درست وقتی که کل این معامله انجام می‌شود، به نظر می‌رسد که لابان واقعاً همه چیز را می‌رباید. به نظر من کاری که یعقوب با این همه جفت‌گیری جلوی تیرک‌ها و غیره انجام می‌دهد، ممکن است برای حس پیشگویی لابان جذاب باشد و به لابان اجازه دهد فکر کند، خب، می‌دانید، این مکانیسم است.

این به جورایی فالگیریه. البته ما بهتر می‌دونیم، نه؟ چون وقتی می‌خونیم که یعقوب موقع رفتن به زن‌هاش چی می‌گه، می‌گه: من به خوابی دیدم و خدا بهم وحی کرد. و بنابراین، یعقوب می‌دونه که به چیز دیگه هم در جریانیه.

این خداست که پشت همه اینهاست. اما فکر می‌کنم شاید او دارد این را از قبل برنامه‌ریزی می‌کند تا لابان این تصور را داشته باشد که این یک چیز غیبی است. نمی‌دانم.

این خلاصه‌ای خیلی خیلی سریع از یک مسئله‌ی خیلی بزرگ‌تر است. به هر حال، همینطور که پیش می‌روند، راشل عزیز با ترافیم‌ها، خدایان خانگی، فرار می‌کند. بحث‌های زیادی در مورد معنای این حرف، پشت سر هم، در جریان است.

آیا واقعاً به ارث و میراث مربوط می‌شود؟ شاید. آیا واقعاً به پرستش، پیشگویی و قدرت به آن معنا مربوط می‌شود؟ شاید. واقعاً نمی‌دانم.

این به خودی خود یک مطالعه جالب است. ما خواهیم دید که جیکوب به آن مضامین زمینی پایبند می‌ماند. آنها دوباره ظاهر خواهند شد.

چیزهای بیشتری هست که می‌توانم در این مورد بگویم. اما باید به حمله ادامه دهیم. این آخرین رویارویی بین این افراد است.

همانطور که می‌دانید، وقتی یعقوب فرار می‌کند، لابان به دنبال او می‌آید. به نظر می‌رسد که تمایل به دروغگویی به نوعی در خانواده نفوذ کرده است، زیرا راشل برای حفظ این چیزها به پدرش دروغ می‌گوید. در آیه ۳۵ از فصل ۳۱، وقتی چادر تفتیش می‌شود، و او، البته، روی این خدایان خانگی نشسته است، می‌گوید سرورم، عصبانی نشو.

من نمی‌توانم در حضور شما بایستم. من پریود هستم. و البته، این ناپاک خواهد بود.

بنابراین، او جرأت نمی‌کرد به آن دست بزند. بنابراین، آنها با خدایان خانگی به راه افتادند. وقتی یعقوب آنجا را ترک کرد، به ما و همچنین به لابان اطلاع داد که 20 سال است که به لابان خدمت می‌کند.

آیه ۳۸ به مدت ۲۰ سال به او خدمت کرده است. و البته، تمام اتفاقاتی که افتاده، منبع اصطکاک و تنش بین آنها بوده است. بنابراین، همانطور که آنها راه خود را از هم جدا می‌کنند، لابان در آیه ۴۴ می‌گوید، حالا بیا بیا، بیا بیا، بیا بیا، بیا بیا، یک پیمان، یک پیمان عهد ببندیم.

یادتان باشد، همان کلمه. خب، حالا دارند اینجا بین دو فرد برابر پیمانی می‌بندند. بیا بیا پیمانی ببندیم.

من و تو، بگذار این بین ما شاهد باشد. پس، آنها ستونی برپا کردند. آنها آن را نامی می‌نامند.

این قراره شاهی بین من و تو باشه. و اونا رفتن. و بنابراین جیکوب برگشت.

با این حال، زندگی در این مرحله بی‌نقص نیست، زیرا او اکنون باید با عیسو روبرو شود. او می‌داند که در آن مسیر بازمی‌گردد و این نیمه دوم فصل ۳۲ خواهد بود. اجازه دهید کمی از آن را بخوانم زیرا روایت جذابی است.

یک رامبراند دیگر برای شما. فصل ۳۲، آیه ۲۲. آن شب، یعقوب برخاست و دو همسر، دو کنیز و ۱۱ پسرش را برداشت و از قلعه یبوق عبور داد، آنها را از نهر عبور داد و تمام دارایی خود را نیز به آنجا فرستاد.

و این یک گروه کامل از همراهان است، بنابراین انجام همه این کارها مدتی طول می‌کشد. و سپس او تنها می‌ماند، و گفته می‌شود مردی تا سپیده دم با او کشتی گرفت. وقتی دید که نمی‌تواند بر او غلبه کند، به گودی لگن یعقوب دست زد، بنابراین لگنش پیچ خورد.

و سپس مرد گفت، بگذار بروم. سپیده دم است. یعقوب گفت تا مرا برکت ندهی، رهایت نمی‌کنم.

مرد می‌گوید، اسمت چیست؟ یعقوب می‌گوید، یعقوب. و مرد می‌گوید، نام تو دیگر یعقوب نخواهد بود. نام تو اسرائیل خواهد بود، زیرا تو با خدا و با انسان‌ها مبارزه کردی و پیروز شدی.

یعقوب نامش را می‌پرسد، اما آن را نمی‌گوید، و آن مکان را پنیئیل می‌نامد زیرا می‌داند، یعقوب می‌داند، که چهره خدا را دیده است. معنی پنیئیل همین است: چهره یا حضور خدا. و با این حال جان من نجات یافت.

نکات جالبی که باید در اینجا به خاطر داشته باشید این است. کلی نمادگرایی جذاب در این موضوع وجود دارد. در واقع، یهودیت از این به عنوان نوعی الگو برای مبارزه مداوم خود با خدا استفاده می‌کند.

اگر یهودیت را خوب بشناسید، و کمی مطالعه کرده باشید، و آثار هشل و برخی دیگر از این افراد را خوانده باشید، یا کتاب برگزیده را خوانده باشید، در واقع، یهودیت دینی است که با خدای خود کشتی می‌گیرد، سوال

می‌پرسد، کشتی می‌گیرد. و این نمونه‌ای از کل وضعیت زندگی است. دومین نکته‌ای که واقعاً جذاب است، از نظر تفکر خودمان در مورد آن، این نشان می‌دهد که خدا حاضر است خود را محدود کند.

از دیدگاه ما، حتی تا نقطه تجسم، جایی که بشر، از دیدگاه انسانی، بر عیسی غلبه می‌کند و او را به قتل می‌رساند. بنابراین، در آنجا نیز نشانه‌های بسیار جالبی وجود دارد. این مسابقه کشتی با مردی که از هوش فصل ۱۲، یاد می‌گیریم که فرشته خداوند است، به پایان می‌رسد و خداوند به یعقوب اجازه می‌دهد بر او غلبه کند.

خب، این یه جورایی پیش‌زمینه‌ای از اتفاقیه که برای پسر داوود می‌افته، اگه بخوایم بگیم. خب، تغییر نام به اسرائیل، برکت، و بعد دیدن خدا رو در رو. می‌دونم که داریم با سرعت وحشتناکی پیش میریم.

حالت چطوره؟ با من چطورید؟ این اتفاق دیگه نمی‌افته مگر اینکه روزهای برفی بیشتری داشته باشیم. من قبلاً به نوعی به چیزی که من فعالیت‌های ناخوشایند می‌نامم اشاره کردم. شمعون و لاوی، انتقام از شهر شکیم.

رئوین با خوابیدن با زن صیغه‌ای‌اش، بستر پدرش را آلوده کرد. بعد، پیدایش، باب ۳۶، یک نسب‌نامه است. و شما فکر می‌کنید، فکر می‌کنم از آن صرف نظر می‌کنم.

خسته‌کننده است. و درست است، ممکن است از هیجان‌ات معنوی زیاد یک شجره‌نامه بدمان نیاید. اما اجازه دهید دو نکته را برای ارجاعات بعدی ذکر کنم.

دو نکته برای مرجع بعدی. اول از همه توجه داشته باشید که عیسو، که قرار است ادوم شود، قرار است در تپه‌های سعیر ساکن شود. این منطقه در جنوب و شرق انتهای جنوبی دریای مرده یا دریای نمک قرار دارد.

و بعد اسم‌هایی وجود خواهد داشت که فقط می‌خواهیم آنها را در گوشه ذهنمان نگه داریم. فعلاً به آنها نیاز ندارید، اما آنها را در گوشه ذهنتان قرار دهید. در آیه ۱۰، از شخصی به نام الیفاز نام برده شده است.

این برای ایوب مهم خواهد بود. در آیه ۱۲، از شخصی به نام عمالیق، پدر عمالیقین، نیز نام برده خواهد شد. پس فقط به آن دو نفر توجه کنید.

چیزهای دیگری هم اینجا هست، اما به آن دو تا اکتفا کنید. ممکن است برای ما مهم باشند. پایان یعقوب.

بریم سراغ جوزف. ببینیم می‌تونیم انجامش بدیم یا نه. حالا، از اهداف شما یا از دیدگاه شما، به رئوس مطالب سخنرانی بعدی می‌رسیم.

و فقط نگاهی گذرا به چیزی که فکر می‌کنم قبلاً دیده‌ایم. این اهرام از قبل در مصر وجود داشتند، وقتی ابراهیم به آنجا رفت، بنابراین بدیهی است که وقتی بنی‌اسرائیل نیز ظاهر شوند، آنها پابرجا خواهند بود. خب، این چیزی است که ما در مورد موضوع دیگری به آن خواهیم پرداخت.

را با دقت خوانده باشید، در مورد حاکمیت خوانده‌اید. در کتاب مقدماتی هم در موردش Youngblood اگر خوانده‌اید. ما اینجا هم در موردش صحبت خواهیم کرد.

یه پاراگراف دیگه برای سوال انشای شما. جالب نیست؟ حاکمیت، البته، در تمام روایت‌های کتاب مقدس ما وجود داره. نمی‌تونم جلوی خودمو بگیرم، اما واقعاً اون رو با یوسف می‌بینیم.

ما واقعاً این را در مورد جوزف می‌بینیم. به همین دلیل است که مهم است که آن را مطرح کنیم و کمی در مورد آن صحبت کنیم - تعریف مختصر.

بدیهی است که می‌تواند بزرگتر و گسترده‌تر باشد، اما تعریف اجمالی ما، که مهم است، و اگر جای شما بودم آن را حفظ می‌کردم. ضرری ندارد. خداوند بر تمام شرایط کنترل کامل دارد و آنها را مطابق با خیرخواهی و رضایت خود هدایت می‌کند.

و البته، رومیان ۸:۲۸ به ذهنمان خطور می‌کند. همه شرایط، آنها را مطابق با خیرخواهی و خشنودی خود هدایت می‌کند. و می‌دانید، وقتی به پایان سفر پیدایش می‌رسیم، و برادران یوسف از ترس جان می‌ترسند که وقتی پدرشان از صحنه خارج شود، ناگهان کمی بدرفتار خواهد شد، یوسف دو بار آنها را آرام خواهد کرد.

و من دوست دارم این قسمت‌ها را برای شما بخوانم. اول از همه، فصل ۴۵ قبل از مرگ یعقوب نیست، اما فصل مهمی است زیرا اکنون او خود را به برادران آشکار می‌کند. و می‌گوید، از اینکه مرا اینجا فروختید، نگران نباشید.

برای نجات جان‌ها بود که خدا مرا پیش روی شما فرستاد. این آیه ۵ است. و سپس، در آیه ۷، دوباره آن را تکرار می‌کند. خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا برای شما بقیتی بر روی زمین حفظ کند و جان‌های شما را با رهایی عظیمی نجات دهد.

خب، می‌دانید، او دارد آنها را از قحطی نجات می‌دهد و از قحطی نجات می‌دهد. اما، البته، این آغاز یک فرآیند طولانی خواهد بود که به رهایی در خروج و آن نوع رستگاری ختم می‌شود. بنابراین، بدیهی است که اینجا اتفاق بزرگ‌تری در حال رخ دادن است.

و یوسف تا حدودی بر پیامدهای آنچه خدا انجام داده است، تسلط دارد. من هم همین الان فصل ۵۰ را «می‌خوانم، آیه ۲۰، تقریباً همین را می‌گوید. یوسف می‌گوید:» تو قصد داشتی به من آسیب بزنی

خداوند این را برای خیریت در نظر گرفته بود تا آنچه را که اکنون انجام می‌شود، یعنی نجات جان بسیاری، به انجام برساند. بنابراین، چند نکته مهم الهیاتی را باید در روایت یوسف خود در نظر داشته باشیم. نکته دیگری که می‌خواهم بگویم، و این درس امروز است.

اگر احساس کردید که ما فقط داریم با سرعت از کنار مسائل رد می‌شویم، اینجا جایی است که می‌خواهیم کمی مکث کنیم، چون می‌توانم به شما اطمینان دهم وقتی در موقعیت‌هایی قرار می‌گیرید که بخشش کاملاً ضروری است و حس انجام آن را ندارید، و همه شما این موقعیت را تجربه کرده‌اید و احتمالاً دوباره هم تجربه خواهید کرد، وقتی آسیبی رخ می‌دهد و اعتماد از بین می‌رود و رنج‌های شخصی زیادی وجود دارد، با کمک خدا اگر ببخشیم، این تلخی شیطانی و زشت که در غیر این صورت بر من و شما غلبه می‌کند و فقط من و شما را می‌پوساند، ریشه کن می‌شود. بنابراین، درک معنای حاکمیت به ما کمک می‌کند تا تشخیص دهیم که خدا قرار است از این چیزها برای اهداف خوب خود استفاده کند، هر چه که این چیزهای وحشتناک باشند. این ممکن است ما را به سمت بخشش سوق دهد و مطمئناً ما را از گودال تلخی بیرون خواهد کشید.

باشه. خب، اوه، نمی‌دونم چرا این اتفاق افتاد. خب، بذار ببینم.

یکی کمکم کنه. خب، باید یه سری ارتباطات جغرافیایی تاریخی هم برقرار کنیم. اول از همه، اگه خدا بخواد. قراره دوشنبه بیشتر در مورد مصر و اتفاقات کلی اون صحبت کنیم.

آسیابی‌ها، به مصر می‌آمدند، افزایش یافت. بنابراین، همانطور که می‌بینیم یوسف به آنجا می‌رود، او تنها فرد نیست.

آسیابی‌های دیگری هم هستند که می‌آیند و انواع تجارت بین آنها رد و بدل می‌شود. اسماعیلیان و مدیانیان بخشی از این تجارت جاری هستند.

شاید یادتان باشد وقتی درباره مسائل جغرافیای تاریخی صحبت کردیم و من سعی کردم به اهمیت تجارت ادویه اشاره کنم. تاجران ادویه‌ای که یوسف خودش را به آنها فروخت، غریبه نبودند. این یک تجارت تجاری مداوم بود.

و، بنابراین، یوسف به همراه تاجران ادویه به مصر سفر می‌کند. در این زمان، به موضوع چند نسل توجه کنید. این نوادگان اسماعیل، نوادگان مدیان، تکثیر شده‌اند. به یاد داشته باشید، آنها دو پسر ابراهیم بودند.

به اندازه‌ای که آنها یک قبیله دارند که در این تجارت ادویه نیمه کوچ‌نشینی فعالیت می‌کند، خوب، نکته بعدی که قرار است انجام دهیم این است که به نقشه نگاه کنیم. این به زودی اتفاق می‌افتد زیرا همانطور که روایت را می‌دانید، یوسف در مکانی به نام دوتان فروخته می‌شود.

این دوباره داره اتفاق می‌افتد. یه چیز عجیب. خوب، این چیزیه که می‌خواهیم بررسی کنیم.

هیورون جایی است که خانواده، یک خانواده بزرگ و گسترده، در آن زندگی می‌کنند. اینجا دقیقاً همین پایین، خارج از نقشه است. انگار قرار است تابستان کمی دیرتر باشد.

اصول آب و هوایی ما را به خاطر دارید؟ هر چه جنوب‌تر، هوا خشک‌تر است. هر چه شرق‌تر، هوا خشک‌تر. بنابراین، با ورود به تابستان که بارانی نیست، شما به شمال مهاجرت می‌کنید تا سعی کنید محصولات بیشتری به دست آورید و غیره.

شکیم اینجا، درست همانجا، قرار دارد. یوسف در ابتدا سعی می‌کند بقیه برادران را آنجا پیدا کند. و به او چه گفتند؟ اوه، آنها به دوتان نقل مکان کرده‌اند.

اینجا جاییه که دوتان هست، همین اطراف. راستش، باید اون فلش رو یه کم پایین‌تر می‌ذاشتم. پس اونا حتی بیشتر به سمت شمال و غرب رفتن.

آنها از شکیم به دوتان، تقریباً همانجا، نقل مکان کرده‌اند. حالا، چرا این اینقدر مهم است؟ خوب، بزرگراه ساحلی بین‌المللی ما را یادتان هست؟ تقریباً. بزرگراه ساحلی بین‌المللی از مصر به سمت دشت ساحلی می‌آید و راه خود را باز می‌کند.

باید از رشته‌کوه کارمل عبور کند. سه راه برای انجام آن وجود دارد. یکی از اینجا می‌رود.

یکی اینجا می‌رود. دیگری این طرف تاب می‌خورد. بعد این طوری خاموش می‌شود.

دومین چیزی که باید به خاطر داشته باشید بزرگراه ماوراء اردن است. سومین چیزی که باید به خاطر داشته باشید این است که یک مسیر اصلی وجود دارد که بزرگراه ماوراء اردن را به تمام تجارت ادویه متصل می‌کند و از آنجا عبور می‌کند، از دوتان می‌گذرد و به مصر می‌رسد. در حاکمیت خداوند، حتی جغرافیا هم طوری کار

می‌کند که یوسف آنجا در یک آب‌انبار نشسته است، زیرا آنها تصمیم گرفته‌اند که بهتر است او را نکشند و او را به این کاروان بازرگانان که در راه مصر هستند، نفرشند.

اهداف متعالی خدا آن را به خیریت به کار می‌گیرد. چند نکته‌ی ادبی قابل توجه. فقط به این داستان توجه کنید.

وقتی در پایان ترم شروع به صحبت در مورد کتاب استر کنیم، خیلی پایین‌تر، برمی‌گردیم و کمی به این موضوع می‌پردازیم. شباهت‌هایی وجود دارد. و بعد در تشابهات عهد عتیق شما، آنوبیس و باتا وجود دارند.

من قصد ندارم خیلی مفصل به روایت یهودا پردازم. در واقع، هر آنچه را که باید در مورد آن می‌گفتم گفته‌ام. معمولاً سوالات زیادی می‌پرسم که چرا این روایت اینجا آمده است؟ چرا فصل ۳۷ را قطع می‌کند؟ داستان یوسف به عنوان یک بچه لوس.

و بعد روایت یهودا را در فصل ۳۸ دارید، و بعد با یوسف ادامه پیدا می‌کند. اما می‌توانید در مورد آن فکر کنید. وای، این روایت در تمام طول داستان ادامه دارد.

تد، همیشه کمکم کنی چرا پاورپوینتم اینطوری میشه؟ من قبلاً هیچوقت این کارو نکردم. به دقیقه وقت داریم. زندانی، می‌خوام از نظر آمادگی بهش فکر کنم.

همه اینها در طرح کلی سخنرانی شما هست. شما این داستان‌ها را می‌شناسید. اینها داستان‌های عالی هستند. درست است، درباره یوسف.

به این ردای بلند فکر کنید. بیایید روی ردا تمرکز کنیم. مطالبی را که در مورد ارث صحبت کردیم به خاطر دارید، زمانی که خدا آدم و حوا را به عنوان نشانه‌ای از اینکه واقعاً آنها را به عنوان فرزند به رسمیت می‌شناسد، پوشاند؟ لباس مهم است.

این ردا حتی فراتر از این حرف‌هاست. این یک کلمه خاص است. این کلمه فقط در کتاب مقدس عبری با اشاره به یکی از دختران داوود در داستانی که بعداً در مورد داوود به آن خواهیم پرداخت، دوباره ظاهر می‌شود.

نکته‌ی قابل توجه در مورد این ردا این است که احتمالاً نمادی از این واقعیت است که یوسف اکنون حق نخست‌زادگی را به دست آورده است. و اگر او این حق را به رخ بکشد، برادرانش خیلی خوشحال نخواهند شد، به خصوص که او چند برادر بزرگتر دارد. خب، ما خواب‌هایی هم دیده‌ایم که نشان می‌دهد همه آنها قرار است در مقابل آنها تعظیم کنند.

این خیلی خوب پیش نمی‌رود. در نهایت، خواهیم دید که در دوتان چه اتفاقی می‌افتد. او همچنین برده مورد علاقه پوتیفار است، وقتی آن داستان‌ها را می‌خوانید و البته می‌گویید که همسر پوتیفار آنقدر او را دوست دارد که او را به دردمس می‌اندازد، او را به زندان می‌اندازد و سپس او زندانی می‌شود.

و به عنوان یک زندانی، او یک سری فرصت برای تعبیر دوباره خواب‌ها دارد. به یوسف در خواب‌ها توجه کنید. به دوگانگی توجه کنید.

در این دو خواب دو شاهد وجود دارد. پیش از آن، چندین خواب از فرعون، چندین خواب از ساقی و نانوا و چندین خواب از یوسف دیده شده بود.

نصیحتی به فرعون برای انتصاب به مقام فرمانروایی، و ما می‌دانیم که بعد از آن چه اتفاقی می‌افتد، اینطور نیست؟ برادران می‌آیند. شما از آن داستان مطلع می‌شوید. ساعت ده و ده دقیقه است

هر وقت صبح جمعه برای امتحان حاضر شدید، می‌بینمتان. از صبر و حوصله‌تان و تلاشتان برای گنجاندن دو درس در یک درس متشکرم. بعد از این به هدفمان خواهیم رسید